

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فلسفه (۲)

رشته های ادبیات و علوم انسانی - علوم و معارف اسلامی

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

مرور دروس فلسفه ۲- نمونه سوال های نهائی
مرجان شگری
سرگروه فلسفه اداره کل شهر تهران و دبیر منطق و فلسفه

درس اول

- وجود، وجه اختصاصی موجودات و ماهیت وجه مشترک آنها می باشد. (۰/۲۵ - خرداد ۹۹) **غلط**

۱ انسان در هر چیزی که مشاهده می کند، دو جنبه می یابد: «موجود بودن» و «چیستی داشتن».

۲ وجود وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آنها.

- وجه مشترک و وجه اختصاصی موجودات را به ترتیب
بنویسید. (۵/۰ - خرداد ۱۴۰۰) **وجود - ماهیت**

۱ انسان در هر چیزی که مشاهده می کند، دو جنبه می یابد: «موجود بودن» و «چیستی داشتن».

۲ وجود، وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آنها.

- همه موجودات از نظر «وجود» باهم اشتراک دارند
و اختلاف آنها از جهت ماهیت می باشد.
(۲۵/۰ - دی ۹۸)

۱ انسان در هر چیزی که مشاهده می کند، دو جنبه می یابد: «موجود بودن» و «چیستی داشتن».

۲ وجود، وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آنها.

- از نظر ابن سینا «هستی» و «چیستی» دو جزء از یک چیزند که با هم ترکیب شده اند. (۲۵/۰ - دی ۹۸ - خارج از کشور) **غلط**

قدم سوم

فارابی، فیلسوف بزرگ مسلمان، به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه‌ای کرد و در تمایز میان این دو مفهوم، نکاتی را مطرح نمود. ابن سینا، دیگر فیلسوف مسلمان، راه فارابی را ادامه داد و بیان کرد که وقتی می‌گوییم «هستی» و «چیستی» دو جنبه‌ی یک چیزند، به این معنا نیست که آنها دو جزء از یک چیزند که با هم ترکیب یا جمع شده‌اند؛ آن گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل دهنده‌ی آب هستند.

- از نظر ابن سینا «انسان» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت هستند. (۲۵/۰ - دی ۹۸ - خارج از کشور) صحیح

«آب» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت از یک موجود واحد است.

- حملِ «جسم» بر «مداد و خود کار» به دلیل نیاز دارد.

(۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰ - داخل کشور) **غلط**

- چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چیستی و ذاتیات خود اوست و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟
- اما رابطه دو مفهوم «وجود» و «انسان» این گونه نیست و در عبارت «انسان موجود است»، مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی گیرد، بنابراین، میان «انسان» به عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ذاتی برقرار نیست؛ به همین سبب، انسان، می تواند موجود باشد و می تواند موجود نباشد. بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چیستی»، از جمله «انسان»، نیازمند دلیل است، حال این دلیل ممکن است از طریق حس و تجربه به دست آید یا از طریق عقل محض؟

- تفاوت حمل «حیوان ناطق» بر انسان با حمل «موجود» بر انسان چیست؟ توضیح دهید. (انمره- خرداد ۹۹)

➤ قدم چهارم

ابن سینا برای این نظر خود که آن را «مغایرت وجود و ماهیت» نامیده است، دلالی ذکر کرده که در اینجا یکی از آن دلایل را توضیح می‌دهیم:

او می‌گوید در دو گزاره «انسان حیوان ناطق است» و «انسان موجود است»، حمل «وجود» بر «انسان» یا حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» کاملاً متفاوت است.

■ در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، «حیوان ناطق» که محمول قضیه است، در تعریف انسان آمده و در حقیقت «حیوان» و «ناطق» از اجزای تعریفی انسان است و همان چیستی اوست و گویای ذات و حقیقت انسان می‌باشد؛ یعنی ذات انسان چیزی جز همان «حیوان ناطق» نیست. به عبارت دیگر، این دو مفهوم از یکدیگر جدایی ناپذیرند. هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است، اصولاً لفظ «انسان» برای «حیوان ناطق» به کار می‌رود؛ همان طور که از واژه مثلث برای «شکل



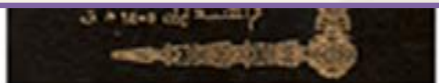
کتاب شفا مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر ابن سینا شامل منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات است. مؤلف در هر چهار قسمت به طور دقیق و کامل سخن گفته و مطالب لازم را درباره هر یک از این چهار علم به صورتی منظم و قابل استفاده در اختیار مخاطب قرار داده است.

سه ضلعی» استفاده می‌شود. «شکل سه ضلعی» همان حقیقت و ذات «مثلث» را نشان می‌دهد. تفاوت «انسان» و «حیوان ناطق» صرفاً در اجمال و گستردگی شان است؛ یعنی حیوان ناطق مفهوم گسترده‌تر انسان است و «انسان» همان اجمال «حیوان ناطق» می‌باشد.

■ چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چیستی و ذاتیات خود اوست و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی‌توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

■ اما رابطه دو مفهوم «وجود» و «انسان» این گونه نیست و در عبارت «انسان موجود است»، مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی‌گیرد. بنابراین، میان «انسان» به عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ذاتی برقرار نیست؛ به همین سبب، انسان، می‌تواند موجود باشد و می‌تواند موجود نباشد. بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چیستی»، از جمله «انسان»، نیازمند دلیل است. حال این دلیل ممکن است از طریق حس و تجربه به دست آید یا از طریق عقل محض^۲.

- تفاوت حملِ «شکل سه ضلعی» بر «مثلث» با حملِ «موجود» بر «مثلث» چیست؟ توضیح دهید. (۱ نمره - شهریور ۹۹ - بزرگسالان)



کتاب شفا مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر ابن سینا شامل منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات است. مؤلف در هر چهار قسمت به‌طور دقیق و کامل سخن گفته و مطالب لازم را درباره هر یک از این چهار علم به‌صورتی منظم و قابل استفاده در اختیار مخاطب قرار داده است.

■ در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، «حیوان ناطق» که محمول قضیه است، در تعریف انسان آمده و در حقیقت «حیوان» و «ناطق» از اجزای تعریفی انسان است و همان چپستی اوست و گویای ذات و حقیقت انسان می‌باشد؛ یعنی ذات انسان چیزی جز همان «حیوان ناطق» نیست. به عبارت دیگر، این دو مفهوم از یکدیگر جدایی ناپذیرند. هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است. اصولاً لفظ «انسان» برای «حیوان ناطق» به کار می‌رود؛ همان‌طور که از واژه مثلث برای «شکل

سه ضلعی» استفاده می‌شود. «شکل سه ضلعی» همان حقیقت و ذات «مثلث» را نشان می‌دهد. تفاوت «انسان» و «حیوان ناطق» صرفاً در اجمال و گستردگی‌شان است؛ یعنی حیوان ناطق مفهوم گسترده‌انسان است و «انسان» همان اجمال «حیوان ناطق» می‌باشد.

■ چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چپستی و ذاتیات خود اوست و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی‌توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

- حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» یک حمل ضروری است
و به دلیل نیاز دارد. (۰/۲۵ - دی ۹۸) **غلط**

■ چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چیستی و ذاتیات خود اوست و به دلیل نیاز ندارد یعنی نمی توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

- کدام اصل پایه برهانِ وجوب و امکان ابن سینا قرار گرفته است؟

۱) مغایرت وجود و ماهیت ۲) تقدّم علّت بر معلول

(انمره- خرداد ۹۹)

➡ گذری تاریخی

به علت توجه خاص ابن سینا، این بحث با عنوان «مغایرت وجود و ماهیت» و یا با عنوان‌هایی مشابه، مقدمه طرح مباحث جدیدی قرار گرفت به گونه‌ای که گفته‌اند «فرق بین ماهیت و وجود بی‌تردید یکی از اساسی‌ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است»^۱ این نظر، پایه یکی از برهان‌های ابن سینا در اثبات وجود خدا به نام برهان «وجوب و امکان» نیز می‌باشد که در جای خود درباره آن سخن خواهیم گفت.

یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس»^۲، که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، اصل مغایرت وجود و ماهیت را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آنجا شد.^۳ او همچون ابن سینا این نظر را پایه برهان‌های خود در خداشناسی قرار داد و پایه‌گذار مکتب فلسفی «تومیسم»^۴ در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است.

- نام یکی از فلاسفه بزرگ اروپا که با فلسفه ابن سینا آشنا بود،
و نظریه «فرق وجود و ماهیت» را پایه برهان خود در خداشناسی
قرار داد، **..توماس...آ...کوئیناس...** بوده است. (۲۵/۰ - شهریور ۹۹ - بزرگسالان)

یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس»^۲، که با فلسفه
ابن سینا آشنا بود، اصل مغایرت وجود و ماهیت را در اروپا گسترش داد و موجب
مناقشات فراوانی در آنجا شد.^۳ او همچون ابن سینا این نظر را پایه برهان‌های
خود در خداشناسی قرار داد و پایه‌گذار مکتب فلسفی «تومیسم»^۴ در اروپا شد
که هنوز هم به نام وی در جریان است.

- توماس آکوئیناس همچون ابن سینا، بحث «مغایرت وجود و ماهیت» را پایه برهان های خود در **خداشناسی**..... قرار داد.
(۲۵/۰ - دی ۹۸ - خارج از کشور)

یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس»^۲، که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، اصل مغایرت وجود و ماهیت را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آنجا شد^۳. او همچون ابن سینا این نظر را پایه برهان های خود در خداشناسی قرار داد و پایه گذار مکتب فلسفی «تومیسم»^۴ در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است.

– فلاسفه غرب در قرون ۱۳ تا ۱۵ از طریق آشنائی با دیدگاه های ابن سینا و**ابن رشد**..... مجدداً با فلسفه ارسطو آشنا شدند.
(۲۵/۰ – دی ۹۸ – خارج از کشور)

او که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می کرد، فلسفه ای را در اروپا پایه گذاری کرد که بیشتر متکی به دیدگاه های ابن سینا و تا حدودی «ابن رشد» بود. همین امر فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب از طریق ابن سینا و ابن رشد مجدداً با فلسفه ارسطویی آشنا شوند؛ گرچه از قرن ۱۶ میلادی با رشد تجربه گرایی، این دیدگاه ها جای خود را به فلسفه های حس گرا و تجربه گرا دادند و فرصت رشد و گسترش بیشتر را پیدانکردند.

- در قرن ۱۳ میلادی فلاسفه غرب، از طریق ابن سینا و ابن رشد، مجدداً با فلسفه (۱: افلاطون) ۲: ارسطو آشنا شدند. (۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰)

او که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می کرد، فلسفه ای را در اروپا پایه گذاری کرد که بیشتر متکی به دیدگاه های ابن سینا و تا حدودی «ابن رشد» بود. همین امر فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب از طریق ابن سینا و ابن رشد مجدداً با فلسفه ارسطویی آشنا شوند؛ گرچه از قرن ۱۶ میلادی با رشد تجربه گرایی، این دیدگاه ها جای خود را به فلسفه های حس گرا و تجربه گرا دادند و فرصت رشد و گسترش بیشتر را پیدانکردند.

درس دوم

- رابطه امتناعی را با ذکر مثال تعریف کنید. (انمره- خرداد ۹۹)

پس، می توان گفت محمول قضیه اول برای موضوع خود «ضروری» و «واجب» است؛ اما محمول قضیه دوم برای موضوع خود ضروری نیست بلکه «ممکن» است؛ یعنی، هم می تواند این محمول را بپذیرد و هم می تواند نپذیرد.

اکنون به قضیه سوم نگاه می کنیم. می بینیم که در قضیه سوم، برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیرممکن است؛ یعنی محال و ممتنع است که عدد هشت، فرد باشد.

تمرین

الف) در سه قضیه هندسی زیر، رابطه کدام موضوع با محمول خود واجب، کدام ممکن و کدام ممتنع است؟

۱ مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ تر از ضلع سوم است.

۲ ارتفاع و میانه در مثلث یکی است.

۳ مجموع زوایای مثلث برابر با سه قائمه است.

ب) شما نیز برای هر یک از روابط سه گانه چند مثال ذکر کنید:

رابطه وجوبی:

.....

رابطه امکاتی:

.....

رابطه امتناعی:

.....

- در قضیه «عدد پنج، فرد است»، رابطهٔ محمول با موضوع، رابطه ای ...وجوبی... (ضروری)... می باشد. (۰/۲۵-شهریور ۹۹-بزرگسالان)

پس، می توان گفت محمول قضیهٔ اول برای موضوع خود «ضروری» و «واجب» است؛ اما محمول قضیهٔ دوم برای موضوع خود ضروری نیست بلکه «ممکن» است؛ یعنی، هم می تواند این محمول را بپذیرد و هم می تواند نپذیرد.

اکنون به قضیهٔ سوم نگاه می کنیم. می بینیم که در قضیه سوم، برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیرممکن است؛ یعنی محال و ممتنع است که عدد هشت، فرد باشد.

تمرین

الف) در سه قضیهٔ هندسی زیر، رابطهٔ کدام موضوع با محمول خود واجب، کدام ممکن و کدام ممتنع است؟

- مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ تر از ضلع سوم است.
- ارتفاع و میانه در مثلث یکی است.
- مجموع زوایای مثلث برابر با سه قائمه است.

ب) شما نیز برای هر یک از روابط سه گانه چند مثال ذکر کنید:

رابطهٔ وجوبی:

رابطهٔ امکانی:

رابطهٔ امتناعی:

نسبت های سه گانه در قضایا

به سه قضیهٔ زیر توجه کنید.

عدد چهار زوج است. | دیوار خانهٔ ما سفید است. | عدد هشت فرد است.

به نظر شما، رابطهٔ میان موضوع و محمول در این قضایا چگونه است؟ چه فرقی میان این سه دسته قضیه هست؟ آیا ممکن است عدد ۴ زوج نباشد؟ یا دیوار خانهٔ ما سفید نباشد؟ یا عدد هشت فرد نباشد؟

پاسخ دربارهٔ قضیهٔ اول منفی است؛ زیرا عدد چهار اگر زوج نباشد، عدد چهار نیست.

اما قضیهٔ دوم چطور؟ آیا ممکن است دیوار سفید نباشد؟ پاسخ مثبت است؛ یعنی، با اینکه دیوار خانهٔ ما فعلاً سفید است، اما می تواند سفید نباشد.

- بر اساس نسبت‌های سه‌گانه در قضا، جدول را کامل کنید.
(۰/۷۵ - خرداد ۱۴۰۰)

الف: رابطهٔ وجوبی...	مثال برای رابطهٔ امکانی	ج: رابطهٔ امتناعی...
عدد ۲۵ فرد است.	ب: انسان..شاعر..است. (یا هر مثال درست دیگر)	مربع، سه ضلعی است.

- تعیین کنید که رابطه وجود با هر یک از موارد زیر، «وجوبی» است یا «امکانی» یا «امتناعی»؟ (۵/۰ - شهریور ۹۹ - بزرگسالان)

الف) دیو ب) شریک خدا

تعیین رابطه

اگر بخواهیم وجود را محمول موضوعات زیر قرار دهیم، به نظر شما رابطه میان وجود با این موضوعات، از نوع «ضرورت» خواهد بود یا «امکان» یا «امتناع»؟

خاک	مهربانی	سوختن	سیاه سفید	دیو	خدایوند	شریک خدا	فرشتگان	دریایی از جیوه	روح	پرند	انرژی	مریخ پنج ضلعی
				امکانی		امتناعی						

همان طور که مشاهده می کنید، رابطه برخی از این موضوع ها با «وجود» رابطه امکانی، و رابطه برخی، رابطه وجوبی و برخی نیز رابطه امتناعی دارند، یعنی نمی توانند موجود باشند.

اکنون می خواهیم موضوع هایی را که با «وجود» رابطه امکانی دارند مورد بررسی بیشتر قرار دهیم و ببینیم که چرا در عین اینکه این موضوع ها فقط امکان وجود را دارند، اکنون موجودند و جهان موجودات را تشکیل داده اند.

- رابطه هر یک از مفاهیم زیر را با محمول وجود تعیین نمایید.

(واجب، ممکن، ممتنع) (انمره- دی ۹۸)

الف) شریک خدا **ممتنع** ب) کوه الماس **ممکن**
ج) انسان **ممکن** د) خداوند متعال **واجب**

تعیین رابطه

اگر بخواهیم وجود را محمول موضوعات زیر قرار دهیم، به نظر شما رابطه میان وجود با این موضوعات، از نوع «ضرورت» خواهد بود یا «امکان» یا «امتناع»؟

خاک	مهریانی	سوختن	سیاه سفید	دیو	خداوند	شریک خدا	فرشتگان	دریایی از جوه	روح	پرند	انرژی	مریخ پنج‌خلمی

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، رابطه برخی از این موضوع‌ها با «وجود» رابطه امکانی، و رابطه برخی، رابطه وجوبی و برخی نیز رابطه امتناعی دارند، یعنی نمی‌توانند موجود باشند.

اکنون می‌خواهیم موضوع‌هایی را که با «وجود» رابطه امکانی دارند مورد بررسی بیشتر قرار دهیم و ببینیم که چرا در عین اینکه این موضوع‌ها فقط امکان وجود را دارند، اکنون موجودند و جهان موجودات را تشکیل داده‌اند.

- حالت يك معلول را كه ذاتاً .. ممکن.. الوجود... است، می توان به دو کفه ترازو تشبیه کرد که در حالت تساوی هستند. (۰/۲۵ - خرداد ۹۹)



توضیح دیگر: اگر بخواهیم از نتایج درس قبل، در اینجا استفاده کنیم، می گوییم پدیده های پیرامون ما ذاتاً ممکن الوجود هستند؛ یعنی هم می توانند باشند و هم نباشند. بودن و نبودن برای آنها مساوی است. حالت ممکن الوجود مانند ترازویی است که دو کفه آن در حالت تعادل قرار دارند و هیچ کفه ای بر دیگری ترجیحی ندارد. حال اگر ببینیم یکی از کفه ها به سمت پایین کشیده شده و بر دیگری فزونی یافته، می گوییم عقلاً محال است که خود به خود بدون هیچ علتی، یک کفه بر کفه دیگر سنگینی کند و به سمت پایین حرکت نماید.

ابن سینا که حدود شش قرن قبل از هیوم زندگی می کرده است، به گونه ای از علّیت سخن گفته که گویا پاسخی برای هیوم آماده نموده است. وی می گوید: آری، درک این رابطه و پی بردن به «علّیت» از طریق تجربه امکان پذیر نیست؛ زیرا ما از طریق حس و تجربه، فقط «به دنبال هم آمدن» یا «همراه هم آمدن» برخی پدیده ها را می یابیم اما به دنبال هم آمدن دو حادثه به معنای «علّیت»

- واجب الوجود بالذات را تعریف کنید.

(۰/۷۵ - شهریور ۹۹ - بزرگسالان)

تفکر

۱ آیا می‌توان اموری را پیدا کرد که رابطه ذاتی آنها با «وجود» رابطه امتناعی بوده، اما علتی برای آنها پیدا شود و اکنون موجود باشند؟

۲ اگر حقیقتی رابطه‌اش با «وجود» ضروری باشد، آیا می‌شود که چنین حقیقتی تاکنون به وجود نیامده باشد؟

۳ تکمیل کنید:

الف) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه حتمی دارد گویند.

ب) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه احتمالی دارد گویند.

ج) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه محال دارد گویند.

- برگه امتحانی که در زیر دست شما است، «واجب الوجود بالغیر»
است. (۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰) صحیح

نباشد. با بودن علت، «وجود» برای انسان ضروری می‌شود و انسان واجب‌الوجود می‌گردد و موجود می‌شود؛
یعنی در حال حاضر، همه اشیا که موجودند، «واجب‌الوجود» هستند، اما به واسطه علت‌هایشان، نه به واسطه
خودشان. به عبارت دیگر: اینها «واجب‌الوجود بالغیر» هستند.

درس سوم

- رابطه علیّت را تعریف کنید و تفاوت آن را با سایر روابط بنویسید.
(۱ نمره - شهریور ۹۹)

رابطه وجودبخشی میان علت و معلول را «رابطه علیّت» می گویند. پس، رابطه علیّت رابطه‌ای وجودی است که در آن، یک طرف (علّت) به طرف دیگر (معلول) وجود می دهد. کلمه «چرا» بازتابی از درک همین رابطه است. «چرا» یعنی «به چه علت»، «علّت این حادثه چیست».

توجه داشته باشیم که رابطه علیّت رابطه‌ای وجودی است، یعنی وجود یکی ضرورتاً وابسته به وجود دیگری است؛ یعنی مانند رابطه دوستی نیست که در آن ابتدا وجود دو فرد فرض می شود و سپس میان آنها دوستی برقرار می گردد.

- رابطه علّیت، رابطه‌ای وجودی است، مانند رابطه‌ای که میان دو دوست وجود دارد. (۲۵/۰ - خرداد ۱۴۰۰) **غلط**

رابطه وجودبخشی میان علت و معلول را «رابطه علّیت» می‌گویند. پس، رابطه علّیت رابطه‌ای وجودی است که در آن، یک طرف (علّت) به طرف دیگر (معلول) وجود می‌دهد. کلمه «چرا» بازتابی از درک همین رابطه است. «چرا» یعنی «به چه علّت»، «علّت این حادثه چیست».

توجه داشته باشیم که رابطه علّیت رابطه‌ای وجودی است، یعنی وجود یکی ضرورتاً وابسته به وجود دیگری است؛ یعنی مانند رابطه دوستی نیست که در آن ابتدا وجود دو فرد فرض می‌شود و سپس میان آنها دوستی برقرار می‌گردد.

- نظر دیوید هیوم را درباره «علیت» با ذکر مثال شرح دهید. (۵/۱ نمره - خرداد ۹۹)

در میان فیلسوفان تجربه‌گرا، دیوید هیوم فیلسوف قرن هجدهم انگلستان نظر خاصی دارد. او می‌گوید درست است که تنها راه شناخت واقعیات حس و تجربه است، اما اصل علّیت و رابطه ضروری میان علت و معلول را نمی‌توان از مشاهده حسی و تجربه به دست آورد. از نظر هیوم، حس فقط می‌تواند اجسام و رنگ‌ها و شکل‌ها و اموری از این قبیل را به ما نشان دهد. مثلاً چشم، می‌بیند که با آمدن خورشید به آسمان زمین روشن می‌شود اما اینکه خورشید «علت» روشنی زمین باشد، چنین چیزی با حس قابل رؤیت نیست. او درباره همین مثال می‌گوید، بر اثر تکرار مشاهده خورشید و روشن شدن زمین، در ذهن ما چنین منعکس می‌شود که خورشید «علت» روشن شدن زمین است. او این حالت ذهنی را «تداعی» می‌نامد و می‌گوید تداعی چیزی جز یک امر روانی ناشی از توالی و پشت سرهم آمدن پدیده‌ها نیست. از این طریق است که ما پنداشته‌ایم یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین برقرار است. ممکن است که در صبح یک روز ببینیم که خورشید طلوع کرده، اما زمین روشن نشده است.^۲ برخی فیلسوفان دیگر اروپایی، از جمله کانت نظرات دیگری در این باره دارند که نیازمند بحث‌های گسترده‌تری است و امکان طرح آنها در اینجا نمی‌باشد.



دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم است که درباره علّیت نظر ویژه‌ای دارد. کتاب‌های «رساله درباره طبیعت آدمی»، «تحقیق درباره مبادی اخلاق» و «گفت‌وگوشود درباره دین طبیعی» از جمله کتاب‌های اوست.

- نظر دیوید هیوم را درباره «منشأ اعتقاد به علیّت در نزد انسان» توضیح دهید. (۱/۵-خرداد ۱۴۰۰)

در میان فیلسوفان تجربه‌گرا، دیوید هیوم فیلسوف قرن هجدهم انگلستان نظر خاصی دارد. او می‌گوید درست است که تنها راه شناخت واقعیات حس و تجربه است، اما اصل علیّت و رابطه ضروری میان علت و معلول را نمی‌توان از مشاهده حسی و تجربه به دست آورد. از نظر هیوم، حس فقط می‌تواند اجسام و رنگ‌ها و شکل‌ها و اموری از این قبیل را به ما نشان دهد. مثلاً چشم، می‌بیند که با آمدن خورشید به آسمان زمین روشن می‌شود اما اینکه خورشید «علت» روشنی زمین باشد، چنین چیزی با حس قابل رؤیت نیست. او درباره همین مثال می‌گوید، بر اثر تکرار مشاهده خورشید و روشن شدن زمین، در ذهن ما چنین منعکس می‌شود که خورشید «علت» روشن شدن زمین است. او این حالت ذهنی را «تداعی» می‌نامد و می‌گوید تداعی چیزی جز یک امر روانی ناشی از توالی و پشت سرهم آمدن پدیده‌ها نیست. از این طریق است که ما پنداشته‌ایم یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین برقرار است. ممکن است که در صبح یک روز ببینیم که خورشید طلوع کرده، اما زمین روشن نشده است.^۲ برخی فیلسوفان دیگر اروپایی، از جمله کانت نظرات دیگری در این باره دارند که نیازمند بحث‌های گسترده‌تری است و امکان طرح آنها در اینجا نمی‌باشد.



دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم است که درباره علیّت نظر ویژه‌ای دارد. کتاب‌های «رساله درباره طبیعت آدمی»، «تحقیق درباره مبادی اخلاق» و «گفت‌وگوشود درباره دین طبیعی» از جمله کتاب‌های اوست.

- نظر فلاسفهٔ مسلمان را در مورد نحوهٔ درک «اصل علیت» بنویسید.

(۱/۵ نمره - شهریور ۹۹)

دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان

از نظر فلاسفهٔ مسلمان اصل علیت یک قاعدهٔ عقلی است و از تجربه به دست نمی‌آید؛ زیرا دانشمندان علوم طبیعی به دلیل پذیرفتن اصل علیت دست به تجربه می‌زنند تا علل حوادث را پیدا کنند. پس هر تلاش تجربی خود مبتنی بر این قاعده است. اما این گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعده آشنا بوده و آن را درک می‌کرده است. آنان می‌گویند: همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی‌یابد که پدیده‌ها خود به خود به وجود نمی‌آیند؛ زیرا اینکه چیزی خودش به وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، قبلاً باشد تا بتواند خودش را به وجود بیاورد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال بودن آن بدیهی است.

- از نظر فلاسفهٔ مسلمان، چگونه می توان از اصل امتناع اجتماع نقیضین نتیجه گرفت که پدیده ها خود به وجود نمی آیند؟ (۱ نمره - دی ۹۸)

♦♦♦ دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان

از نظر فلاسفهٔ مسلمان اصل علیت یک قاعدهٔ عقلی است و از تجربه به دست نمی آید؛ زیرا دانشمندان علوم طبیعی به دلیل پذیرفتن اصل علیت دست به تجربه می زنند تا علل حوادث را پیدا کنند. پس هر تلاش تجربی خود مبتنی بر این قاعده است. اما این گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعده آشنا بوده و آن را درک می کرده است. آنان می گویند: همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی یابد که پدیده ها خود به خود به وجود نمی آیند؛ زیرا اینکه چیزی خودش به خودش وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، قبلاً باشد تا بتواند خودش را به وجود بیاورد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال بودن آن بدیهی است.

- به نظر فیلسوفان مسلمان چرا یک پدیده نمی تواند خود به خود و بدون علت بوجود آید؟ (۷۵/۰ - خرداد ۹۹)

♦♦♦ دیدگاه فلاسفه مسلمان

از نظر فلاسفه مسلمان اصل علیت یک قاعده عقلی است و از تجربه به دست نمی آید؛ زیرا دانشمندان علوم طبیعی به دلیل پذیرفتن اصل علیت دست به تجربه می زنند تا علل حوادث را پیدا کنند. پس هر تلاش تجربی خود مبتنی بر این قاعده است. اما این گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعده آشنا بوده و آن را درک می کرده است. آنان می گویند: همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی یابد که پدیده‌ها خود به خود به وجود نمی آیند؛ زیرا اینکه چیزی خودش به وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، قبلاً باشد تا بتواند خودش را به وجود بیاورد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال بودن آن بدیهی است.

- همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع
...**نقیضین**... شد، در می یابد که پدیده ها **خود به خود (بدون علت)**
وجود نمی آیند. (۵/۰ - دی ۹۸ - خارج از کشور)

◈◈◈ دیدگاه فلاسفه مسلمان

از نظر فلاسفه مسلمان اصل علیت یک قاعده عقلی است و از تجربه به دست نمی آید؛ زیرا دانشمندان علوم طبیعی به دلیل پذیرفتن اصل علیت دست به تجربه می زنند تا علل حوادث را پیدا کنند پس هر تلاش تجربی خود مبتنی بر این قاعده است، اما این گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعده آشنا بوده و آن را درک می کرده است، آنان می گویند همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، در می یابد که پدیده ها خود به خود به وجود نمی آیند؛ زیرا اینکه چیزی خودش به وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، قبلاً باشد تا بتواند خودش را به وجود بیاورد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال بودن آن بدیهی است.

- به نظر فیلسوفان مسلمان چرا یک پدیده نمی تواند خود به خود و بدون علت بوجود آید؟ (۷۵/۰ - خرداد ۹۹)

❖❖❖ دیدگاه فلاسفه مسلمان

از نظر فلاسفه مسلمان اصل علیت یک قاعده عقلی است و از تجربه به دست نمی آید؛ زیرا دانشمندان علوم طبیعی به دلیل پذیرفتن اصل علیت دست به تجربه می زنند تا علل حوادث را پیدا کنند. پس هر تلاش تجربی خود مبتنی بر این قاعده است. اما این گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعده آشنا بوده و آن را درک می کرده است. آنان می گویند: همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی یابد که پدیده ها خود به خود به وجود نمی آیند؛ زیرا اینکه چیزی خودش به وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، قبلاً باشد تا بتواند خودش را به وجود بیاورد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال بودن آن بدیهی است.

- از نظر فلاسفهٔ مسلمان، کشف عللِ امورِ طبیعی از طریق (۱: حس و تجربه ۲: عقل) صورت می‌گیرد. (۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰)

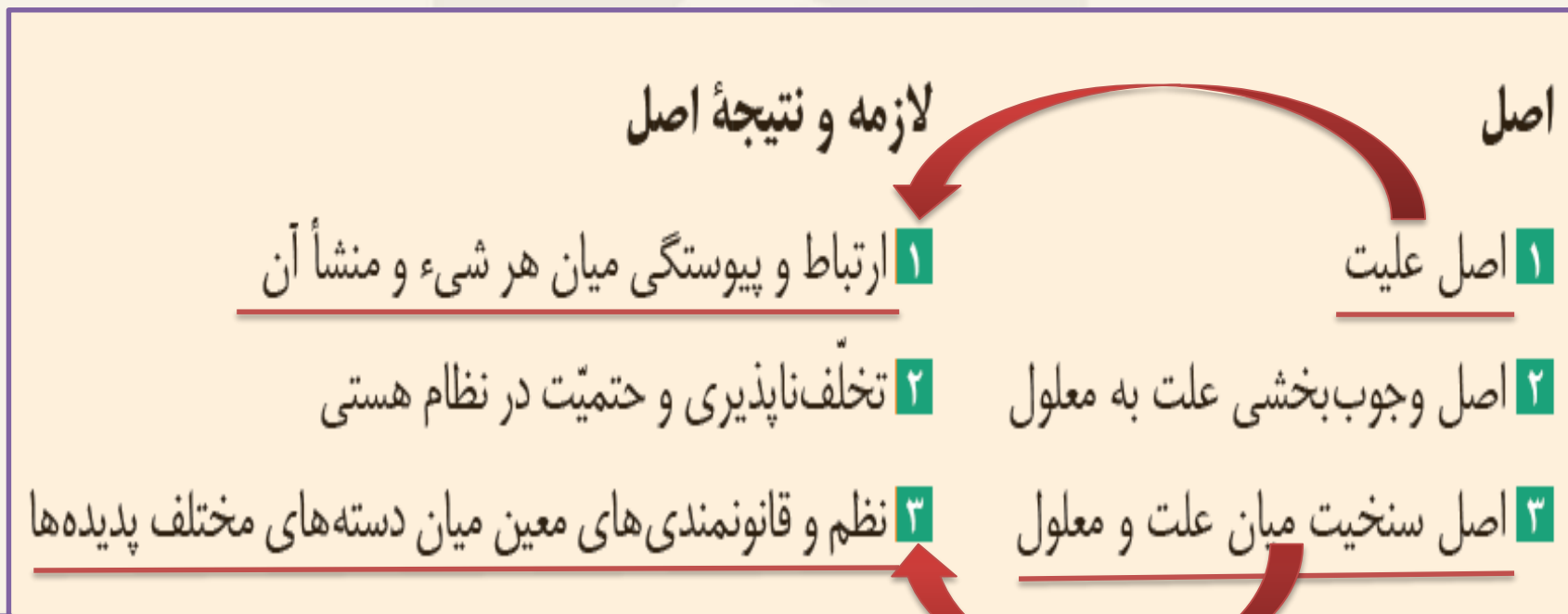
بنابراین، با اینکه کشف علل امور طبیعی از طریق حس و تجربه صورت می‌گیرد، اما خود اصل علیت از این طریق به دست نمی‌آید.

- سنخیت علّت و معلول را با ذکر مثال تعریف کنید. (انمره - خرداد و شهریور ۹۹)

➡ سنخیت علّت و معلول

انسان علاوه بر اینکه درک می کند که هر حادثه‌ای علّت می خواهد، همچنین درک می کند که هر علتی، معلول خاص خودش را پدید می آورد و نیز درک می کند که هر معلولی از علّت خاصی صادر می شود و پدید می آید؛ مثلاً آتش می سوزاند، آفتاب، روشنایی می دهد و غذا انسان را سیر می کند. فیلسوفان این اصل را «سنخیت میان علّت و معلول» می نامند و می گویند همه انسان ها به طور طبیعی و با همان عقل خود این حقیقت را قبول دارند و طبق همین اصل رفتار می کنند؛ مثلاً برای پاسبود شدن درس می خوانند، برای سلامتی ورزش می کنند و غذای سالم می خورند و برای استحکام ساختمان از آهن یا بتن استفاده می کنند.

- هر يك از اصول زير چه نتيجه اي در پي دارد؟ (انمره- دی ۹۸)
الف) اصل علیّت ب) اصل سنخیت



– نتیجه هر کدام از «اصل وجوب بخشی علت به معلول» و «اصل سنخیت میان علت و معلول» را به ترتیب بنویسید. (انمره ۵ – شهریور ۹۹)

اصل	لازمه و نتیجه اصل
۱ اصل علیت	۱ ارتباط و پیوستگی میان هر شیء و منشأ آن
۲ اصل وجوب بخشی علت به معلول	۲ <u>تخلف ناپذیری و حتمیت در نظام هستی</u>
۳ اصل سنخیت میان علت و معلول	۳ <u>نظم و قانونمندی های معین میان دسته های مختلف پدیده ها</u>

درس چهارم

- نظر دموکریتوس را دربارهٔ مادهٔ اولیهٔ تشکیل دهندهٔ جهان و نحوهٔ پیدایش عناصر و اشیاء فعلی در جهان، بنویسید. (نمره ۵- خرداد ۹۹۵)

«اتفاق» از کلماتی است که در گفت و گوهای روزمره همهٔ اقوام و ملل کاربرد دارد. مردم برخی امور را «اتفاقی» و «تصادفی» می‌شمارند و برخی دیگر رانه. برخی از فیلسوفان نیز گاهی از واژهٔ «اتفاق» استفاده کرده‌اند؛ مثلاً دموکریتوس، فیلسوف یونان باستان، معتقد بود که مادهٔ اولیهٔ تشکیل دهندهٔ جهان، اتم‌ها و ذرات ریز تجزیه‌ناپذیر و غیر قابل تقسیمی هستند که در فضای غیرمتماهی پراکنده بوده و به شکلی سرگردان حرکت می‌کرده‌اند. برخورد اتفاقی این ذرات سرگردان سبب پیدایش عناصر و اشیای فعلی در جهان شده است.^۱

- به هر یک از عواملی که در پدید آمدن یک معلول دخالت دارند، علتِ**ناقصه**..... می گویند. (۰/۲۵ نمره - خرداد ۹۹)

توضیح: در مواردی که معلول، از مجموعه‌ای از عوامل پدید می‌آید، هر یک از عوامل را «علت ناقصه» و

- اگر کسی بگوید در برخی موارد، در عین وجود علت تامه، معلول بوجود نمی آید، این فرد، «اتفاق» به کدام معنا را پذیرفته است؟
(۱) نفی علیت (۲) نفی ضرورت (۲۵/۰ - نمره ۵ - خرداد ۹۹)

➤ معانی اتفاق

اتفاق در معانی زیر به کار می رود:

معنای اول اتفاق این است که میان حوادث جهان و پدیده های آن هیچ رابطه ضروری نیست؛ مثلاً چه بسا همه عوامل پیدایش باران موجود باشد، اما باران نیارد و چه بسا مثلاً بدون وجود ابر و مانند آن، خودبه خود باران بیارد.

➤ بررسی معانی اتفاق

الف) بررسی معنای اول اتفاق: بنابر مباحث گذشته، فیلسوفی را سراغ نداریم که به طور صریح و روشن با معنای اول اتفاق موافق باشد. همه فیلسوفان چنین اتفاقی را انکار می کنند و می گویند چون هر معلولی به علت نیاز دارد و یک رابطه ضروری میان علت و معلول آن است، نمی شود که میان حوادث رابطه ای ضروری برقرار نباشد. اگر عوامل پیدایش باران وجود داشته باشد حتماً باران خواهد بارید.

البته، برخی از مردم که از تمام اجزای یک علت آگاه نیستند، گاهی فکر می کنند که در برخی موارد، در عین وجود علت، معلول آن پدید نیامده است و بر این اساس، می پندارند، میان علت و معلول، رابطه ضروری وجود ندارد. توضیح: در مواردی که معلول، از مجموعه ای از عوامل پدید می آید، هر یک از عوامل را «علت ناقصه» و

- در پاسخ به این سوال که: آیا تحولات روی زمین از همان ابتدا به سمت پیدایش انسان بوده است یا نه؟ فلاسفه به دو دسته تقسیم می شوند، نظر هر دو دسته را به اختصار بنویسید. (۱/۵ نمره - شهریور ۹۹)

همین جهت فلاسفه نسبت به این معنای اتفاق به دو دسته تقسیم شده اند:

۱ آن دسته از فلاسفه که برای جهان علت نخستین و آفریننده را اثبات می کنند، معتقدند که این نوع اتفاق هم مانند دو معنای اول امکان پذیر نیست و همه حوادث جهان از ابتدا تا کنون و در آینده در جهت یک هدف و غایت از پیش تعیین شده قرار دارند. به عبارت دیگر: جهانی که ما در آن زندگی می کنیم، به سوی کمال خود در حرکت است و مرحله به مرحله کامل تر می شود.

۲ اما آن دسته از فیلسوفان که به خداوند و علت نخستین برای جهان معتقد نیستند، غایت‌مندی زنجیره حوادث را نیز انکار می کنند و حتی وجود فرایندهای تکاملی در جهان را امری اتفاقی به حساب می آورند که از پیش تعیین شده نبوده است.

– کدام دسته از فیلسوفان، «اتفاق» را به معنای «نفی غایتمندی» قبول ندارند؟ نظر آنها را شرح دهید. (انمره- خرداد ۹۹)

۱ آن دسته از فلاسفه که برای جهان علت نخستین و آفریننده را اثبات می کنند، معتقدند که این نوع اتفاق هم مانند دو معنای اول امکان پذیر نیست و همه حوادث جهان از ابتدا تا کنون و در آینده در جهت یک هدف و غایت از پیش تعیین شده قرار دارند. به عبارت دیگر: جهانی که مادر آن زندگی می کنیم، به سوی کمال خود در حرکت است و مرحله به مرحله کامل تر می شود.

درس پنجم

- به نظر تیلور، افلاطون ابداع کننده خدانشناسی فلسفی است.
(۲۵/۰ نمره - خرداد ۹۹) **صحیح**

افلاطون در یک چنین فضایی، تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و به تدریج پندارها را اصلاح نماید. از همین رو، یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی به نام «تیلور» می گوید: «افلاطون ابداع کننده خدانشناسی فلسفی است.»^۲

- هر يك از عبارات زير نظر کدام فيلسوف درباره خدا است؟
(۷۵/۰ - خرداد ۱۴۰۰)

۱- کر کگور

۲- افلاطون

۳- کانت

۴- دکارت

الف) نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است.

۲- افلاطون

ب) تصور انسان از یک موجود علیم و قدیر و نامتناهی،

از جانب خداوند داده شده است. **۴- دکارت**

ج) ایمان هدیه‌ای الهی است که خداوند به انسان

عطا می‌کند. **۱- کر کگور**

- یکی از برهان های ارسطو را بر اثبات وجود خدا و مبداء نخستین بنویسید. (۱ نمره - شهریور ۹۹)

«به طور کلی، هر جا که یک خوب تر و بهتر وجود دارد، خوب ترین و بهترین نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.»^۴

«نمی شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار نباشد.»^۱

برهان مشهور ارسطو بر اثبات وجود خدا، برهان حرکت نام دارد. او معتقد است که وجود حرکت در عالم نیازمند یک محرکی است که خود آن محرک، حرکت نداشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت داشته باشد، نیازمند یک محرک دیگر است و آن محرک دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرک است و سلسله محرک ها تا بی نهایت جلو خواهد رفت و چنین تسلسلی عقلاً محال است.^۲

- برهان حرکت ارسطو» مبنی بر اثبات وجود خداوند را بنویسید. (۱- خرداد ۱۴۰۰)

برهان مشهور ارسطو بر اثبات وجود خدا، برهان حرکت نام دارد. او معتقد است که وجود حرکت در عالم نیازمند یک محرکی است که خود آن محرک، حرکت نداشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت داشته باشد، نیازمند یک محرک دیگر است و آن محرک دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرک است و سلسله محرک‌ها تا بی‌نهایت جلو خواهد رفت و چنین تسلسلی عقلاً محال است.^۲

- ارسطو معتقد بود که بدون موجودی جاودان و برتر از ماده، نظم و انتظام در جهان محال است. (۲۵/۰ - دی ۹۸) **صحیح**

«نمی‌شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی

جاویدان و برتر از ماده در کار نباشد.»^۱

- هر يك از عبارات زیر، عقیده کدام فیلسوف است؟ (۵/۰ نمره- خرداد ۹۹)
الف) «در سوی دیگر نوعی از هستی است که نه می زاید و نه از میان

می رود.»

افلاطون خداوند را چنین توصیف می کند: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می زاید و نه از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه می دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می شود. او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است. فقط با تفکر و تعقل می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد.»^۴

ب) «ایمان، هدیه ای الهی است که خداوند به انسان عطا می کند.»

نهفته است.»^۱ کر کگور نیز معتقد است که ایمان، هدیه ای الهی است که خداوند به انسان عطا می کند. خدا انسان مؤمن را برمی گزیند و به او ایمان هدیه می کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد.^۲

۱) کر کگور

۲) کانت

۳) افلاطون

- دکارت می گوید، تصوّر من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر
نمی تواند از خودم باشد، زیرا من موجودی متناهی هستم. **صحیح**
(۰/۲۵ - شهریور ۹۹)

دکارت، فیلسوف عقل گرای قرن هفدهم، در یکی از استدلال های خود می گوید: من از حقیقتی نامتناهی و
علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده ایم، تصویری دارم.
این تصور نمی تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی ام.
پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از یک وجود نامتناهی است؛ اوست که می تواند
چنین ادراکی را به من بدهد.

– استدلال دکارت برای اثبات وجود خدا، مبنی بر کدام مورد است؟
(۲۵/۰ – خرداد ۹۹)

✓ (۱) داشتن تصوّر از خالقی نامتناهی (۲) داشتن وجدان اخلاقی

دکارت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، در یکی از استدلال‌های خود می‌گوید: من از حقیقتی نامتناهی و
علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیلهٔ او خلق شده‌ایم، تصویری دارم.
این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام.
پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از یک وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند
چنین ادراکی را به من بدهد.^۱

- دیوید هیوم که اساساً تجربه گرا است، امکان معرفت از طریق **عقل**...
و بدون **تجربه**... را رد می کند. (۵/۰ نمره - دی ۹۸)

دیوید هیوم، فیلسوف حس گرا و تجربه گرای قرن هجدهم که قبلاً از او یاد کرده ایم، ادعا می کند دلایل دکارت و سایر فیلسوفان همگی قابل نقدند. از نظر وی، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد. او می گوید مهم ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. این برهان فقط می تواند ثابت کند که یک ناظم و مدبر این جهان را اداره می کند. اما ثابت نمی کند که این ناظم خالق همان خداوندی است که نیازمند به علت نیست و واجب الوجود است.^۲

- به نظر کدام فیلسوف اروپائی دلایل اثبات وجود خداوند که صرفاً متکی بر عقل باشند مردود هستند. (۱) هیوم (۲) دکارت (۲۵/۰ - شهریور ۹۹)

دیوید هیوم، فیلسوف حس گرا و تجربه گرای قرن هجدهم که قبلاً از او یاد کرده ایم، ادعا می کند دلایل دکارت و سایر فیلسوفان همگی قابل نقدند. از نظر وی، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد. او می گوید مهم ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. این برهان فقط می تواند ثابت کند که یک ناظم و مدبر این جهان را اداره می کند. اما ثابت نمی کند که این ناظم خالق همان خداوندی است که نیازمند به علت نیست و واجب الوجود است.^۲

- کانت ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق (وظایف اخلاقی) اثبات کرد.
(۲۵/۰ - دی ۹۸)

کانت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هجدهم آلمان، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسوفان عقل‌گرای پیشین برای پذیرش خدا پیمود. او به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد. خلاصه‌ی یکی از توضیحات

- از نظر کانت، اختیار و اراده نمی تواند ویژگی بدن مادی باشد. صحیح

(۲۵/۰ - شهریور ۹۹)

مسئولیت پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. برای موجودات بدون اختیار، وظیفه اخلاقی معنا ندارد. این اختیار و اراده نمی تواند ویژگی بدن باشد که ماده‌ای مانند سایر مواد است، بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی رود. این بُعد غیرمادی انسان بهره‌مند از وجدان اخلاقی است. انسان در وجدان خود فضایل اخلاقی مانند عدالت را خوب می‌شمارد و رذیلت‌های اخلاقی مانند ظلم را بد به حساب می‌آورد.

- از نظر کانت، اختیار و اراده، ویژگی (۱: بدن ۲: نفس) است.

(۲۵/۰ - خرداد ۱۴۰۰)

مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. برای موجودات بدون اختیار، وظیفه اخلاقی معنا ندارد. این اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن باشد که ماده‌ای مانند سایر مواد است، بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی‌رود. این بُعد غیرمادی انسان بهره‌مند از وجدان اخلاقی است. انسان در وجدان خود فضایل اخلاقی مانند عدالت را خوب می‌شمارد و رذیلت‌های اخلاقی مانند ظلم را بد به حساب می‌آورد.

- دو فیلسوف اروپائی را که از تجربه های درونی و عشق و عرفان برای اثبات وجود خدا استفاده کرده اند، نام ببرید. **کر کگور - ویلیام جیمز (یا برگسن)**
(۵/۰ - نمره - شهریور ۹۹)

به عبارت دیگر، زندگی بسیاری از مردم فاقد معنا و ارزش های متعالی گردید و بحران معناداری زندگی پدید آمد. در چنین فضایی، دسته دیگری از فیلسوفان غربی مانند کر کگور فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم و ویلیام جیمز، فیلسوف آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسن، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم از تجربه های معنوی درونی و عشق و عرفان برای خداوند استفاده کردند. ویلیام

- هر يك از موارد زير عقیده چه شخص يا اشخاصی است؟
(۵/۰ نمره - دی ۹۸)

الف) دليل وجود خداوند عمدتاً در تجربه های شخصی درونی ما نهفته است.

تجربه های معنوی درونی و عشق و عرفان برای خداوند استفاده کردند. ویلیام
جیمز می گوید:

«من معتقدم که دليل وجود خداوند عمدتاً در تجربه های شخصی درونی ما

ب) ایمان هدیه ای الهی است که خداوند به انسان عطا می کند.

نهفته است.»^۱ کر کگور نیز معتقد است که ایمان، هدیه ای الهی است که خداوند
به انسان عطا می کند. خدا انسان مؤمن را برمی گزیند و به او ایمان هدیه می کند
و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد.^۲

درس نهم

- به عقیده فیلسوفان مسلمان، اثبات وجود خدا، از طریق استدلال عقلی امکان پذیر است. (۲۵/۰ - خرداد ۹۹) **صحیح**

با اینکه برخی از فلاسفه اروپایی عقل و استدلال عقلی را برای اثبات وجود خدا کافی ندانسته و دلایل دیگری بر شناخت خدا ارائه کردند، اما فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا ملاصدرا و فلاسفه معاصر، نظرشان بر این است که اثبات وجود خدا^۱ از طریق استدلال عقلی امکان پذیر است. از همین رو، هر کدام از این فلاسفه تلاش کرده‌اند با بیانی بسیار دقیق، استدلال‌های طرح شده را توضیح دهند یا استدلالی جدید ارائه کنند.

- فارابی برای ابطال تسلسل علل نامتناهی از این مقدمه استفاده کرد
که «هر معلولی باید علتی داشته باشد». (۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰) صحیح

فارابی می گوید اگر پدیده‌ای که الان موجود است معلول علتی باشد و آن علت هم معلول علت دیگری باشد و سلسله این علت و معلول‌ها، بخواهد تا بی نهایت پیش رود، چنین تسلسلی محال است و در خارج تحقق نمی یابد. زیرا اگر سلسله علت‌ها بخواهد تا بی نهایت به عقب برگردد و هر علتی وابسته به علت قبل از خود باشد، بدین معناست که آغاز و ابتدایی در کار نباشد؛ و در این صورت اصلاً چیزی پدید نمی آید تا نوبت به معلولی برسد که اکنون پیش روی ماست. به بیان دیگر: اگر تعداد علت‌ها بخواهد بی نهایت باشد، به معنی آن است که باید بی نهایت پدیده موجود باشد تا نوبت به معلول پیش روی ما برسد و چنین چیزی امکان پذیر نیست.


- از نظر فارابی، در ابتدای سلسله علت ها و معلول ها، علتی وجود دارد که وابسته به دیگری نیست، یعنی خودش **واجب الوجود**... و **علّه العلی**.... موجودات دیگر است. (۵/۰ نمره-خرداد ۹۹)


نتیجه اینکه: چون سلسله علت و معلول نمی تواند تا بی نهایت به عقب برگردد، پس، در ابتدای سلسله علت ها و معلول ها علتی وجود دارد که وجودش وابسته به دیگری نیست و وجود، برایش ضروری است، یعنی خودش واجب الوجود و «علّة العلی» موجودات دیگر است.^۲


- برهان وجوب و امکان ابن سینا را شرح دهید. (۱/۵ نمره - شهریور ۹۹)

استدلال ابن سینا

ابن سینا با اینکه برهان فارابی را درست و کامل می‌داند، اما می‌کوشد با استفاده از دو مفهوم وجوب و امکان برهان کامل‌تری ارائه کند. در درس «جهان ممکنات» دیدیم که همه موجودات این جهان در ذات خود ممکن بوده و از طریق علت‌های خود موجود شده‌اند. وی با استفاده از این موضوع، برهانی به شرح زیر بنا می‌کند:

۱  وقتی به موجودات این جهان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم (بودن و نبودن) مساوی‌اند؛ هم می‌توانند باشند و هم می‌توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً ممکن‌الوجودند.

۲  ممکن‌الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و وجود برای آن ضروری گردد و موجود شود، نیازمند واجب‌الوجود بالذات است؛ یعنی موجودی که وجود، ذاتی او باشد و خودش ممکن‌الوجود نباشد.

۳  پس، موجودات این جهان به واجب‌الوجودی بالذات وابسته‌اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است.^۱

- برهان وجوب و امکانِ ابن سینا را شرح دهید. (۱/۵ - خرداد ۱۴۰۰)

استدلال ابن سینا

ابن سینا با اینکه برهان فارابی را درست و کامل می‌داند، اما می‌کوشد با استفاده از دو مفهوم وجوب و امکان برهان کامل‌تری ارائه کند. در درس «جهان ممکنات» دیدیم که همه موجودات این جهان در ذات خود ممکن بوده و از طریق علت‌های خود موجود شده‌اند. وی با استفاده از این موضوع، برهانی به شرح زیر بنا می‌کند:

۱ وقتی به موجودات این جهان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم (بودن و نبودن) مساوی‌اند؛ هم می‌توانند باشند و هم می‌توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً ممکن‌الوجودند.

۲ ممکن‌الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و وجود برای آن ضروری گردد و موجود شود، نیازمند واجب‌الوجود بالذات است؛ یعنی موجودی که وجود، ذاتی او باشد و خودش ممکن‌الوجود نباشد.

۳ پس، موجودات این جهان به واجب‌الوجودی بالذات وابسته‌اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است.^۱

- از نظر ابن سینا، بی نهایت شدن تعداد اشیاء جهان، نیاز آنها را به واجب الوجود بالذات بر طرف نمی سازد. (۰/۲۵ - خرداد ۹۹) **صحیح**

بنابر بیان ابن سینا، اشیای جهان، چه تعداد آنها محدود باشد و چه نامحدود، چه کل آنها را به عنوان یک مجموعه در نظر بگیریم و چه به فرد فرد آنها توجه کنیم، چون ذاتاً ممکن الوجودند، برای موجود شدن به وجودی نیاز دارند که خودش واجب الوجود بالذات باشد و خودش نیازمند دیگری نباشد تا آنها را از حالت امکانی خارج کند و وجود را برای آنها ضروری و واجب نماید. بنابراین، اشیای جهان «واجب الوجود بالغیر» هستند واجب الوجود بالذات، همان ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی.^۲

- نظریه فقر و جودی یا امکان فقری را کدام فیلسوف مسلمان مطرح نموده است؟ آن را شرح دهید. (۱/۲۵ - خرداد ۹۹)

➤ بیان ملاصدرا

ملاصدرای شیرازی، مشهور به صدرالمتهین که در عهد صفویه می زیست، بر اساس مبانی فلسفی خود بیان کرد که به جای نگاه به ماهیت اشیا و اینکه مثلاً بگوییم انسان ماهیتاً ممکن الوجود است و ممکن الوجود نیاز به علت دارد، از همان ابتدا به خود وجود و واقعیت نگاه می کنیم. در این نگاه می بینیم که همه موجودات و واقعیات عین وابستگی و نیازمندی هستند و «وابستگی» و «نیازمندی به غیر» سراسر وجود واقعیات را فراگرفته است. وی این وابسته بودن و نیازمندی را «امکان فقری» نامید و برای این مفهوم استدلال خود را تنظیم کرد. او می گوید:

۱ به هر موجودی نگاه می کنیم، وجودش عین وابستگی و نیاز است.

۲ موجود وابسته و نیازمند باید به وجودی متصل باشد که در ذات خود، غیرنیازمند و برخوردار باشد.

۳ پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی نیاز و غیروابسته هستند.

- بر اساس نظر ملاصدرا که به نظریه، امکان فقری، فقر وجودی (ص ۴۶)...»
معروف است، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات الهی است.
(۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰)

➤ بیان ملاصدرا

ملاصدرای شیرازی، مشهور به صدرالمتهین که در عهد صفویه می زیست، براساس مبانی فلسفی خود بیان کرد که به جای نگاه به ماهیت اشیا و اینکه مثلاً بگوییم انسان ماهیتاً ممکن الوجود است و ممکن الوجود نیاز به علت دارد، از همان ابتدا به خود وجود و واقعیت نگاه می کنیم. در این نگاه می بینیم که همه موجودات و واقعیات عین وابستگی و نیازمندی هستند و «وابستگی» و «نیازمندی به غیر» سراسر وجود واقعیات را فراگرفته است. وی این وابسته بودن و نیازمندی را «امکان فقری» نامید و برای این مفهوم استدلال خود را تنظیم کرد. او می گوید:

- ۱ به هر موجودی نگاه می کنیم، وجودش عین وابستگی و نیاز است.
- ۲ موجود وابسته و نیازمند باید به وجودی متصل باشد که در ذات خود، غیرنیازمند و برخوردار باشد.
- ۳ پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی نیاز و غیروابسته هستند.

- اعتقاد به خدائی می تواند به زندگی معنا بدهد که به کمک **عقل**... و منطق وجودش را پذیرفته باشیم و در ارتباط **معنوی**.. با او زندگی کنیم.
(۵/۰ نمره - دی ۹۸)

موضوع خدا نیز همین گونه است؛ یعنی باید ابتدا وجود خدا را از طریق عقل و تفکر و اندیشه پذیرفت و سپس با وی ارتباط معنوی برقرار کرد و یک زندگی معنادار و متعالی را سامان داد. وقتی اعتقاد به خدا می تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبه‌ای برتر از زندگی کند که واقعاً او را از یک راه معقول و درست پذیرفته باشد. البته پذیرش هر کس به اندازه قدرت علمی و فکری اوست.

- دو مورد از ویژگی های یک زندگی معنادار از نظر فلاسفهٔ مسلمان را بنویسید. (۵/۰ نمره - خرداد ۹۹)

- ۱ ← جهان را غایتمند بیابد و این غایتمندی را توضیح دهد.
- ۲ ← انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.
- ۳ ← برای انسان گرایشی به خیر و زیبایی قائل شود و بداند که این خیر و زیبایی یک امر خیالی نیست، بلکه در یک حقیقت متعالی (یعنی خدا) وجود دارد.
- ۴ ← آرمان های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.
- ۵ ← در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.

- از میان معیارهای یک زندگی معنادار که بعد از پذیرش وجود خداوند مطرح می شود، یک مورد را بنویسید. (۵/۰ - دی ۹۸)

۱ ← جهان را غایتمند بیابد و این غایتمندی را توضیح دهد.

۲ ← انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.

۳ ← برای انسان گزایشی به خیر و زیبایی قائل شود و بداند که این خیر و زیبایی یک امر خیالی نیست، بلکه در یک حقیقت متعالی (یعنی خدا) وجود دارد.

۴ ← آرمان های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.

۵ ← در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.

- تعریف عشق را از نظر ابن سینا بنویسید. (انمره ۵- خرداد ۹۹)

ابن سینا که وجود خداوند را با دلایل فلسفی اثبات کرده است، در عین حال توصیفی مبتنی بر عشق از رابطه خدا و جهان و انسان ارائه می دهد که می تواند در بردارنده برخی از عناصر پنج گانه فوق باشد. او در رساله ای که درباره عشق نوشته است، می گوید:

«هر یک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و بر حسب فطرت خود از بدی ها گریزان. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق می نامیم.»

درس هفتم

- دو کاربرد عقل را در فلسفه بنویسید. (نمره- شهر یور و دی ۹۹)

➤ کاربردهای عقل

عقل در فلسفه دو کاربرد مهم دارد:

۱. عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال^۳ 

۲. عقل به عنوان یک موجود متعالی و برتر از ماده 

- فیلسوفان الهی معتقدند که عقول یا فرشتگان، حقایق اشیا را از طریقشهود..... درک می کنند. (۲۵/۰ - خرداد ۹۹۵)

۲. عقل به عنوان یک موجود متعالی و برتر از ماده

کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند. این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند. بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عوالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی توان آنها را درک کرد. یکی از این عوالم، «عالم عقل» است. فیلسوفان الهی می گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد شده است، همین موجودات عقلانی، یعنی موجودات مجرد از ماده و جسم اند که فیلسوفان با دلیل و برهان وجود آنها را اثبات می کنند. آنان معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه عقول (فرشتگان) حقایق اشیا را «شهود» می کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.

- چهار مورد از ویژگی‌های موجوداتِ عالمِ عقول از نظر فلاسفه الهی را بنویسید. (۱- خرداد ۱۴۰۰)

۲. عقل به عنوان یک موجود متعالی و برتر از ماده

کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند. این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند. بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عوالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی‌توان آنها را درک کرد. یکی از این عوالم، «عالم عقل» است. فیلسوفان الهی می‌گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب‌های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد شده است، همین موجودات عقلانی، یعنی موجودات مجرد از ماده و جسم‌اند که فیلسوفان با دلیل و برهان وجود آنها را اثبات می‌کنند. آنان معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه عقول (فرشتگان) حقایق اشیا را «شهود» می‌کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.

- هراکلیتوس معتقد به حقیقتی به نام لوگوس بود که به معنای عقل و نطق می باشد. (۲۵/۰ - دی ۹۸) **صحیح**

عقل در یونان باستان

در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام «لوگوس»^۵ سخن می گوید که هم به معنای «عقل» به عنوان آن حقیقت متعالی است و هم به معنای نطق و سخن و کلمه؛ بنابراین، می توان گفت که وی به هر دو کاربرد عقل توجه داشته است. از نظر او «کلمه» و «سخن» ظهور و پرتو عقل متعالی و برتر محسوب می شود؛ یعنی عقل نزد این فیلسوف، همان حقیقت و وجود برتری است که جهان و اشیا ظهور او هستند، همان طور که سخن و کلمه بیانگر افکار و اندیشه های انسان است و آنچه را که انسان در ذهن دارد، با کلام ظاهر می کند و به دیگران می رساند. بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیا عالم، همان کلمات آن حقیقت برتر و بیان علم و حکمت اویند.^۶

- از نظر هراکلیتوس، اشیای عالم همان کلمات عقل هستند که حقیقت برتر است. (۲۵/۰ - دی ۹۹) **صحیح**

عقل در یونان باستان

در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام «لوگوس»^۵ سخن می گوید که هم به معنای «عقل» به عنوان آن حقیقت متعالی است و هم به معنای نطق و سخن و کلمه؛ بنابراین، می توان گفت که وی به هر دو کاربرد عقل توجه داشته است. از نظر او «کلمه» و «سخن» ظهور و پرتو عقل متعالی و برتر محسوب می شود؛ یعنی عقل نزد این فیلسوف، همان حقیقت و وجود برتری است که جهان و اشیا ظهور او هستند، همان طور که سخن و کلمه بیانگر افکار و اندیشه های انسان است و آنچه را که انسان در ذهن دارد، با کلام ظاهر می کند و به دیگران می رساند. بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیای عالم، همان کلمات آن حقیقت برتر و بیان علم و حکمت اویند.^{۶ و ۷}

- از نظر هراکلیتوس، «.....لو.گوس...»، هم به معنای عقل به عنوان حقیقتی متعالی و برتر است و هم به معنای نطق و سخن. (۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰)

عقل در یونان باستان

در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام «لوگوس»^۵ سخن می گوید که هم به معنای «عقل» به عنوان آن حقیقت متعالی است و هم به معنای نطق و سخن و کلمه؛ بنابراین، می توان گفت که وی به هر دو کاربرد عقل توجه داشته است. از نظر او «کلمه» و «سخن» ظهور و پرتو عقل متعالی و برتر محسوب می شود؛ یعنی عقل نزد این فیلسوف، همان حقیقت و وجود برتری است که جهان و اشیا ظهور او هستند، همان طور که سخن و کلمه بیانگر افکار و اندیشه های انسان است و آنچه را که انسان در ذهن دارد، با کلام ظاهر می کند و به دیگران می رساند. بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیای عالم، همان کلمات آن حقیقت برتر و بیان علم و حکمت اویند.^{۶و۷}

- کدام فیلسوف یونان باستان از حقیقتی به نام «لوگوس» سخن گفته؟
معنی آن را در نزد وی شرح دهید. (۵/۱نمره - خرداد۹۹)

عقل در یونان باستان

در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام «لوگوس»^۵ سخن می گوید که هم به معنای «عقل» به عنوان آن حقیقت متعالی است و هم به معنای نطق و سخن و کلمه؛ بنابراین، می توان گفت که وی به هر دو کاربرد عقل توجه داشته است. از نظر او «کلمه» و «سخن» ظهور و پرتو عقل متعالی و برتر محسوب می شود؛ یعنی عقل نزد این فیلسوف، همان حقیقت و وجود برتری است که جهان و اشیا ظهور او هستند، همان طور که سخن و کلمه بیانگر افکار و اندیشه های انسان است و آنچه را که انسان در ذهن دارد، با کلام ظاهر می کند و به دیگران می رساند. بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیای عالم، همان کلمات آن حقیقت برتر و بیان علم و حکمت اویند.^۶

- ارسطو براساس تقسیم عقل، علم و دانش را به دو دسته تقسیم می کند، آنها را نام ببرید. (۵/۰ - شهریور ۹۹)



ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه‌ای داشت و توضیح داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می‌دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود^{۱۱} و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می‌گردد:

عقل، از آن جهت که درباره اشیا و موجودات و چگونگی آنها بحث می‌کند، مانند بحث درباره خدا، کهکشان و درجه حرارت آب، عقل نظری نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم نظری نام دارد.

اما عقل، از آن جهت که درباره رفتارهای اختیاری انسان و بایدها و نبایدهای او، مانند باید راست بگویند، باید قانون را رعایت کند و نباید دروغ بگویند و نباید ظلم کند، عقل عملی نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم عملی نام دارد.

- اولین فیلسوفی که عقل را به نظری و عملی تقسیم کرد که بود؟

✓ ۱- ارسطو ۲- افلاطون (۰/۲۵ - خرداد ۹۹)



ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه‌ای داشت و توضیح داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می‌دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود^{۱۱} و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می‌گردد:

عقل، از آن جهت که درباره اشیا و موجودات و چگونگی آنها بحث می‌کند، مانند بحث درباره خدا، کهکشانشان و درجه حرارت آب، عقل نظری نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم نظری نام دارد.

اما عقل، از آن جهت که درباره رفتارهای اختیاری انسان و بایدها و نبایدهای او،

مانند باید راست بگویند، باید قانون را رعایت کند و نباید دروغ بگویند و نباید ظلم کند، عقل عملی نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم عملی نام دارد.

– عقل نظری را از نظر ارسطو تعریف کنید. (۱ نمره – دی ۹۹)



ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه‌ای داشت و توضیح داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می‌دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود^۱ و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می‌گردد:

عقل، از آن جهت که درباره اشیا و موجودات و چگونگی آنها بحث می‌کند، مانند بحث درباره خدا، کهکشانی و درجه حرارت آب، عقل نظری نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم نظری نام دارد.

اما عقل، از آن جهت که درباره رفتارهای اختیاری انسان و بایدها و نبایدهای او، مانند باید راست بگویند، باید قانون را رعایت کند و نباید دروغ بگویند و نباید ظلم کند، عقل عملی نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم عملی نام دارد.

- ارسطو بر چه مبنایی، عقل را به «نظری» و «عملی» تقسیم می‌کند؟ (۵/۰ - خرداد ۱۴۰۰)



ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه‌ای داشت و توضیح داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می‌دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود^{۱۱} و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می‌گردد:

عقل، از آن جهت که درباره اشیا و موجودات و چگونگی آنها بحث می‌کند، مانند بحث درباره خدا، کهکشان و درجه حرارت آب، عقل نظری نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم نظری نام دارد.

اما عقل، از آن جهت که درباره رفتارهای اختیاری انسان و بایدها و نبایدهای او، مانند باید راست بگویند، باید قانون را رعایت کند و نباید دروغ بگویند و نباید ظلم کند، عقل عملی نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم عملی نام دارد.

- هر يك از گزینه های زیر نظر کدام شخصیت درباره عقل است؟
الف: عقل ذاتی انسان است و همان نطق می باشد. (۵/۰ - دی ۹۸)

کرد و کاربرد هر کدام را روشن ساخت. ارسطو انسان را با مفهوم «حیوان ناطق» تعریف کرد که در آن، مقصود از نطق، همان تفکر بود. ارسطو عقل را ذاتی انسان می دانست. بدین ترتیب، او تصویر روشن تری از عقل عرضه کرد.

ب: عقل عامل تضعیف ایمان است.

و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ در حالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تا نهم) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان می دانستند. حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می پنداشتند و در برابر استدلال های عقلی می ایستادند و می گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر چون و چراهای عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.^۱

- به چه دلیل در دوره دوم حاکمیت کلیسا در اروپا، حکمای مسیحی به تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند و نتیجه آن چه بود؟ (انمره- خرداد ۹۹)

البته در دوره دوم حاکمیت کلیسا، یعنی در قرن های دهم تا سیزدهم، فیلسوفان و حکمای مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان که به زبان های اروپایی ترجمه شده بود، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند، اما از آنجا که توجه به عقل و عقلانیت با مبانی اولیه کلیسای کاتولیک سازگاری نداشت، به تدریج به گسترش عقل گرایی و عقب نشینی تفکر دینی مسیحیت شد، تا اینکه در دوره رنسانس عقل جای دین را گرفت^۲ و دین را

در گوشه ای از زندگی انسان های اروپایی به حاشیه راند.

- در دوره اول حاکمیت کلیسا در اروپا، عقل چه جایگاهی داشت؟ توضیح دهید. (۱/۵ نمره - شهریور ۹۹)

و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ در حالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تا نهم) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان می دانستند. حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می پنداشتند و در برابر استدلال های عقلی می ایستادند و می گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر چون و چراهای عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.

- دکارت «عقل» را به کدام معنا به کار می‌برد و حدود و توانایی و جایگاه عقل نزد او چه میزان است؟ (۱/۵ - خرداد ۱۴۰۰)

از طرف دیگر، دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همه توانایی‌های عقل، مانند بدیهیات عقلی، استدلال‌های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می‌تواند وجود خدا و نفس مجرد و غیرمادی انسان و اختیار او را اثبات کند. البته او دیگر به عالم عقل به عنوان یک عالم برتر و متعالی در جهان، عقیده‌ای نداشت و عقل را صرفاً همان دستگاه تفکر و استدلال به حساب می‌آورد که می‌تواند ابزار شناخت انسان قرار بگیرد.^۲

- در اندیشه حکمای ایران قدیم، مزدا همان خداوند است.

(۲۵/۰ - دی ۹۹) صحیح

در اندیشه حکیمان ایران قدیم، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد و عقل رهبری می کند. آنان عقیده داشتند که «خدا بر اساس خرد می آفریند»^۱ و می گفتند که «مزدا»، که همان خداست، با خرد و اندیشه خود جهانیان و وجدان ها و خردها را آفریده است.^۲ به نظر می رسد که این خرد و عقل که آفریده آفریننده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظهر اوست. به همین سبب، فردوسی که شاهنامه خود را با بیت
به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد^۳

آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزانیان خبر می دهد که از خرد و عقل بهره داشته و حکیمان زندگی نموده اند.^۴

- در نزد حکمای ایران باستان، ...**مزددا!**.... که همان خداست، با خرد و اندیشه خود، جهانیان و وجدان‌ها و خردها را آفریده است. (۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰)

در اندیشه حکیمان ایران قدیم، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد و عقل رهبری می‌کند. آنان عقیده داشتند که «خدا بر اساس خرد می‌آفریند»^۱ و می‌گفتند که «مزددا»، که همان خداست، با خرد و اندیشه خود جهانیان و وجدان‌ها و خردها را آفریده است.^۲ به نظر می‌رسد که این خرد و عقل که آفریده‌آفریننده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظهر اوست. به همین سبب، فردوسی که شاهنامه خود را با بیت
به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد^۳

آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزانه‌گانی خبر می‌دهد که از خرد و عقل بهره داشته و حکیمانه زندگی نموده‌اند.^۴

- حکمای ایران باستان معتقد بودند که **مزد!**... همان خدا است و با **خرد... (اندیشه)...** خود جهانیان را آفریده است. (۵/۰ - دی ۹۸)

در اندیشه حکیمان ایران قدیم، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد و عقل رهبری می‌کند. آنان عقیده داشتند که «خدا بر اساس خرد می‌آفریند»^۱ و می‌گفتند که «مزد»، که همان خداست، با خرد و اندیشه خود جهانیان و وجدان‌ها و خردها را آفریده است.^۲ به نظر می‌رسد که این خرد و عقل که آفریده‌آفریننده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظهر اوست. به همین سبب، فردوسی که شاهنامه خود را با بیت
به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد^۳

آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزانی خبر می‌دهد که از خرد و عقل بهره‌داشته و حکیمانانه زندگی نموده‌اند.^۴

درس هشتم

- دو شکل مخالفت با عقل را در جهان اسلام بنویسید. (۱- خرداد ۱۴۰۰)

۱ تنگ و محدود کردن دایره اعتبار و کارآمدی عقل در عین پذیرش آن؛

۲ مخالفت با فلسفه و منطق، تحت عنوان دستاوردی یونانی و غیر اسلامی.

- یکی از اشکال مخالفت با عقل در جهان اسلام، مخالفت با فلسفه بود.
دلیل این مخالفان چه بود؟ (۷۵/۰ - دی ۹۹)

شکل دوم مخالفت با عقل، به صورت مخالفت با فلسفه که بالاترین مرحله تعقل و خردورزی است، ظهور کرد. از ابتدای رشد فلسفه در جهان اسلام تاکنون، همواره کسانی گفته‌اند که دانش فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شده و دربردارنده عقاید کسانی مثل سقراط، افلاطون و ارسطوست و این عقاید با عقاید اسلامی سازگار نیست.

- فیلسوفان مسلمان به کسانی که با فلسفه، به دلیل یونانی بودن و عدم سازگاری آن با عقاید اسلامی مخالفت می کنند، چه پاسخی میدهند؟
توضیح دهید. (انمره-خرداد۹۹)

در پاسخ به این سخن، فلاسفه می گویند جدا از اینکه بسیاری از آرای فیلسوفانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو با آموزه های اسلامی سازگاری دارد، باید توجه کنیم که فلسفه دانش و شاخه ای از معرفت است که هر فردی از هر ملت و نژادی می تواند وارد این شاخه از دانش بشود و درباره مسائل آن، که مربوط به هستی و حقیقت اشیاست، بیندیشد و تحقیق کند. دانش فلسفه به معنی پیروی و تقلید از

- دو کاربرد عقل در نزد فلاسفهٔ مسلمان را بنویسید. (انمره- دی ۹۸)

عقل نزد فیلسوفان مسلمان

فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا علامه طباطبایی و سایر فیلسوفان عصر حاضر، دربارهٔ هر دو کاربرد عقل سخن گفته و کتاب‌ها نوشته‌اند:

۱ عقل، به عنوان وجودی برتر و متعالی در هستی؛ 

۲ عقل، به عنوان قوهٔ استدلال و شناخت. 

- وظیفه عقل فعال چیست؟ (۵/۰ - دی ۹۹)

آنان می گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می دهد نیز پرتوی از همان عالم عقول است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می تواند حقایق را آن گونه که عقول درک می کنند، بیابد و مشاهده کند. یکی از عقول عالم عقل، «عقل فعال» نام دارد؛ این عقل، عامل فیض رسانی به عقل انسان هاست. فارابی می گوید:

- در فلسفه اسلامی وظیفه «عقل فعال» چیست و مقام آن نسبت به انسان مانند چیست؟ (انمره - شهریور ۹۹)

آنان می گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می دهد نیز پرتوی از همان عالم عقول است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می تواند حقایق را آن گونه که عقول درک می کنند، بیابد و مشاهده کند. یکی از عقول عالم عقل، «عقل فعال» نام دارد؛ این عقل، عامل فیض رسانی به عقل انسان هاست. فارابی می گوید:

مقام و منزلت عقل فعال نسبت به انسان، مانند آفتاب است نسبت به چشم. همان طور که آفتاب نوربخشی می کند تا چشم انسان ببیند و پدید آید، عقل فعال نیز نخست چیزی به قوه عقلی آدمی می رساند به طوری که فعالیت عقلی برای انسان ممکن می شود و در نتیجه، عقل شروع به فعالیت می کند و به ادراک حقایق نائل می شود.^۱

- فارابی عقل فعال را به چه چیزی تشبیه کرده است و چرا؟ (انمره - دی ۹۸)

مقام و منزلت عقل فعال نسبت به انسان، مانند آفتاب است نسبت به چشم. همان طور که آفتاب نوربخشی می کند تا چشم انسان ببیند و بینا شود، عقل فعال نیز نخست چیزی به قوه عقلی آدمی می رساند به طوری که فعالیت عقلی برای انسان ممکن می شود و در نتیجه، عقل شروع به فعالیت می کند و به ادراک حقایق نائل می شود.^۱

- با توجه به نظر فیلسوفان مسلمان درباره «عقلِ فَعَالٍ» به دو سؤال زیر پاسخ دهید. (۱- خرداد ۱۴۰۰)
الف) وظیفه آن چیست؟

آنان می گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می دهد نیز پرتوی از همان عالم عقول است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می تواند حقایق را آن گونه که عقول درک می کنند، بیابد و مشاهده کند. یکی از عقول عالم عقل، «عقل فعال» نام دارد؛ این عقل، عامل فیض رسانی به عقل انسان هاست. فارابی می گوید:

ب) مقام آن نسبت به انسان مانند چه چیز است؟

مقام و منزلت عقل فعال نسبت به انسان، مانند آفتاب است نسبت به چشم. همان طور که آفتاب نوربخشی می کند تا چشم انسان ببیند و بینا شود، عقل فعال نیز نخست چیزی به قوة عقلی آدمی می رساند به طوری که فعالیت عقلی برای انسان ممکن می شود و در نتیجه، عقل شروع به فعالیت می کند و به ادراک حقایق نائل می شود.^۱

- عقل بالملکه را تعریف کنید. (انمره - دی ۹۹)

دومین مرحله، عقل بالملکه نام دارد. در این مرحله عقل درکی اولی از قضایای ضروری پیدا می کند، مثلاً می داند که یک چیز نمی تواند هم باشد و هم نباشد. در این مرحله انسان می تواند دانش ها را کسب کند.

- تفاوت «عقل هیولانی» و «عقل بالفعل» را توضیح دهید. (۱/۵ - خرداد ۱۴۰۰)

اولین مرحله، عقل بالقوه یا عقل هیولانی نام دارد و آن هنگامی است که انسان هیچ ادراک عقلی ندارد، اما استعداد و آمادگی درک معقولات را دارد، به طور مثال، نوزادی که تازه متولد شده، گرچه استعداد نوشتن را دارد، اما نمی تواند چیزی بنویسد.

سومین مرحله، عقل بالفعل نام دارد. در این مرحله، عقل شکوفا شده و به فعلیت رسیده و با تمرین و تکرار، دانش هایی را کسب کرده است.

- فیلسوفان مسلمان عالی ترین مرتبه شهود راوحی... می دانند. (۲۵/۰ - دی ۹۹)

۳ فیلسوفان مسلمان با اینکه اساس پذیرش هر اعتقاد و آیینی را استدلال عقلی می دانند، راه کسب معرفت را به عقل منحصر نمی کنند بلکه حس و شهود را هم معتبر می دانند. از این رو، برخی از آنان تلاش می کردند با تربیت خود و تهذیب نفس به معرفت شهودی دست یابند. آنان همچنین وحی را عالی ترین مرتبه شهود می شمارند که به پیامبران الهی اختصاص دارد. انبیای الهی از این طریق به برترین دانش ها و معارف دست می یابند و آن دانش ها را در اختیار انسان های دیگر قرار می دهند.

- از نظر فلاسفهٔ مسلمان سه راه برای رسیدن به حقیقت وجود دارد که یکی از آنها وحی می باشد، دو مورد دیگر را نام ببرید. (انمره- دی ۹۸)

از نظر فیلسوفان مسلمان، استدلال عقلی، شهود و وحی هر سه ما را به حقیقت می رسانند و لذا در موضوعات مشترک حتماً به یک نتیجه خواهند رسید و مؤید یکدیگر خواهند بود. البته ما انسان ها چون توانمندی های عقلی

درس دهم

- کامل ترین مرجع حکمت مشاء، کتاب (۱- شفا ۲- انصاف)
است. (۰/۲۵ - دی ۹۹ - چاپ جدید)

۲ شفا: این دایرةالمعارف عظیم علمی و فلسفی مشتمل بر موضوعاتی چون منطق، ریاضی، علوم طبیعی و الهی است. قسمت الهیات شفا که دربردارنده فلسفه ابن سیناست، کامل ترین مرجع حکمت مشائی است و هم اکنون نیز در حوزه های علمی و مراکز دانشگاهی از مهم ترین کتب فلسفی به حساب می آید.

- در مورد کتب ابن سینا به دو سوال زیر پاسخ دهید. (۱ نمره - دی ۹۸)
الف) کدام کتاب او مختصر کتاب شفا است؟

۳ نجات: شکل مختصر کتاب شفاست و به بیشتر زبان های زنده دنیا ترجمه شده است.

ب) کدام کتابش شامل آخرین دیدگاه های او در حکمت می باشد؟

۵ اشارات و تنبیهات: آخرین دیدگاه های ابن سینا در حکمت را شامل می شود.

- با توجه به نظر ابن سینا درباره طبیعت، به دو سؤال زیر

پاسخ دهید. (۱/۵ - خرداد ۱۴۰۰)

الف) تعریف طبیعت: ب) علت نامگذاری آن:

از نظر ابن سینا، طبیعت مرتبه‌ای از هستی است که دارای حرکت است و رو به مقصدی خاص دارد و این مقصد جزء ذات عالم طبیعت و از آن جدایی ناپذیر است. علت نام‌گذاری این عالم به «طبیعت» بدان جهت است که اجزای این عالم، هر کدام طبع و ذات خاصی دارند که منشأ حرکات و تغییرات اجزا و افراد عالم

طبیعت می‌باشد. خود این عالم نیز به عنوان یک «کل»، طبع و ذاتی دارد که منشأ و مبدأ حرکات و تحولات آن است.

- ابن سینا وجود شر و بدی را در طبیعت چگونه توضیح داده است؟ (۱ نمره - دی ۹۸)

به نظر ابن سینا طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال مطلوبش سوق می‌دهد؛ به شرط اینکه مانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. حتی آنچه ظاهراً شر و بدی به نظر می‌رسد، مانند پژمرده شدن یک گل یا مرگ یک جاندار یا حتی وقایع ویرانگر طبیعی همچون سیل و زلزله، همگی در یک نظم کلی جهانی تأثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می‌کنند. به همین جهت، با نگاه کردن به بخش کوچکی از جهان طبیعت نمی‌توان درباره آن داوری کلی کرد؛ مثلاً زرد شدن برگ‌های سبز درختان در پاییز برای کسی که فقط پاییز را می‌بیند، حادثه‌ای ناگوار تلقی می‌شود اما کسی که چهار فصل را مشاهده می‌کند، می‌داند که پاییز نقش ویژه خود را در اعتدال طبیعت ایفا می‌کند.

- به نظر ابن سینا چه چیزی باعث ایجاد خشوع و خشیت در نهاد دانشمند در برابر حق می شود. (۷۵/۰ - دی ۹۹ - چاپ جدید)

از نظر ابن سینا، تأمل در رابطه طبیعت با ماوراء طبیعت و خدا در کنار تحقیق در روابط میان پدیده‌ها، دانشمند و محقق را از ظاهر پدیده‌ها عبور می‌دهد و به باطن آنها می‌رساند؛ آنها را به خشوع و خشیت در برابر حق و می‌دارد و مصداق آیه شریفه «أَنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - تنها بندگان عالم خداوند خشیت او را به دل دارند^۲ - می‌سازد.^۳

- با توجه به فلسفه سهروردی، مفاهیم مقابل را تعریف کنید:

الف) نورالانوار (۵/۰ - دی ۹۹ - چاپ قدیم)

بر اساس بیانی که شیخ اشراق از مفهوم «اشراق» دارد، مفهوم «نور» را به جای مفهوم «وجود» وارد فرهنگ فلسفی خود می‌نماید و همهٔ مباحث خود را پیرامون نور و مراتب آن و ظلمت و درجات آن ساماندهی می‌کند. شیخ اشراق مبدأ جهان و خالق هستی را نور محض می‌داند^۳ و او را «نورالانوار» می‌نامد. اشیای دیگر از تابش و پرتو نور الانوار پدید آمده‌اند. پس، هر واقعیتی «نور» است اما نه نور مطلق، بلکه درجه‌ای است از نور. پس، تفاوت موجودات در شدت و ضعف نورانیت آنهاست. او می‌گوید:

ب) مشرقِ جهان (۵/۰ - خرداد، شهریور و دی ۹۹ - چاپ قدیم)

در فلسفهٔ شیخ اشراق، مشرق و مغرب معنای زمینی خود را ندارند بلکه در جغرافیای عرفانی معنایی ویژه پیدا می‌کنند. مشرق جهان در جغرافیای سهروردی، نور محض یا محل فرشتگان مقرب است که به دلیل تجرد از ماده، برای موجودات خاکی قابل مشاهده نیست. مغرب کامل نیز جهان تاریکی یا عالم ماده است که بهره‌ای از نور ندارد. در میان مشرق محض و مغرب کامل، مغرب وسطی قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته‌اند.

ج) مغرب وسطی (۵/۰ - خرداد ۹۹)

در میان مشرق محض و مغرب کامل، مغرب وسطی قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته‌اند.

(د) حکیم متالہ (۵/۰ - شہریور و دی ۹۹ - چاپ جدید)

۴ سرانجام، آنان کہ ہم در صُور برہانی بہ کمال رسیدہ‌اند و ہم بہ اشراق و عرفان دست یافتہ‌اند. اینان حکیم متالہ‌اند و بہترین دستہ بہ حساب می‌آیند. شیخ اشراق دربارهٔ این گروہ می‌نویسد:

(ه) مغرب کامل: (۵/۰ - دی ۹۹ - چاپ جدید)

مادہ، برای موجودات خاکی قابل مشاہدہ نیست. مغرب کامل نیز جہان تاریکی یا عالم مادہ است کہ بہرہ‌ای از نور ندارد. در میان مشرق محض و مغرب کامل، مغرب وسطی قرار دارد کہ در آن نور و ظلمت بہ ہم آمیختہ‌اند.

- در فلسفه سهروردی، عالم ماده (۱: مغرب کامل ۲: مغرب وسطی)

نام دارد. (۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰)

ماده، برای موجودات خاکی قابل مشاهده نیست. مغرب کامل نیز جهان تاریکی یا عالم ماده است که بهره‌ای از

نور ندارد. در میان مشرق محض و مغرب کامل، مغرب وسطی قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته‌اند.

سهروردی، کسانی را که هم در صُورِ برهانی به کمال رسیده‌اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته‌اند، «...حکیم. متألّه...» می‌نامد. (۰/۲۵ - خرداد ۱۴۰۰)

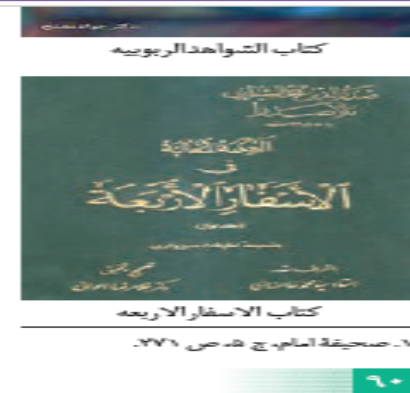
۴ سرانجام، آنان که هم در صُورِ برهانی به کمال رسیده‌اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته‌اند. اینان حکیم متألّه‌اند و بهترین دسته به حساب می‌آیند. شیخ اشراق دربارهٔ این گروه می‌نویسد:

درس یازدهم

– مباحث عمومی فلسفه در کتاب اسفار ملاصدرا با کدام مرحله از سیر و سلوک عرفانی تطبیق می کند؟ توضیح دهید. (۱ نمره – دی ۹۹ – چاپ جدید)

عرفا معتقدند که سیر و سلوک انسان به سوی کمال و تا رسیدن به کمال نهایی در چهار سفر انجام می شود:
سفر اول، سفر از خلق به حق (خدا): در این سفر سالک می کوشد از طبیعت و عوالم ماورای طبیعت عبور کند و به حق واصل شود و میان او و خدا حجابی نباشد. ملاصدرا، مباحث عمومی فلسفه را در بخش اول کتاب خود قرار داده است.
سفر دوم، سفر با حق و در حق: در این سفر سالک می کوشد به کمک خداوند، سیری در اسماء و صفات خداوند نماید.
ملاصدرا، نیز بعد از مباحث عمومی فلسفه به مباحث مربوط به توحید و صفات

۱- همان.
۲- آن گونه که از افسار داماد ایشان، فیاض لاهیجی، برمی آید و از مرحوم علم الهدی فرزند قیض کاشانی (و توه دخترى ملاصدرا) نقل شده است، ملاصدرا در بصره رحلت می کند. بدن او را به نجف منتقل می کنند و در ایوان العلماء نزدیک ضریح امیرالمؤمنین علیه السلام دفن می نمایند.



الهی می پردازد.
سفر سوم، سفر از حق (خدا) به سوی خلق، همراه با حق است: در این سفر سالک به سوی خلق باز می گردد در حالی که به حق توجه دارد و همه چیز را مظهر و جلوه او می یابد.
ملاصدرا نیز بخش سوم کتاب خود را به افعال خداوند و ربوبیت و حکمت الهی اختصاص داده است.
سفر چهارم، سفر در خلق است با حق: در این سفر سالک می کوشد به کمک حق مردم را هدایت کند و آنها را نیز سالک راه حق نماید.
ملاصدرا نیز بخش چهارم کتاب خود را به «علم النفس» و مراحل شکل گیری آن تا رسیدن به مرحله معاد اختصاص داده است.^۱

– معنای اصالت ماهیت چیست و کدام فیلسوف اصالت ماهیتی بود؟ (انمره- دی ۹۹- چاپ جدید)

پنجم: برخی از فیلسوفان، از جمله میرداماد که استاد ملاصدرا بود، گفتند آن امر واقعی خارجی مصدق ماهیت است؛ یعنی آنچه واقعی است، ماهیت است نه وجود. پس «اصالت» با ماهیت است و وجود، صرفاً یک مفهوم انتزاعی ذهنی است. اذهان عادی هم این نظر را بهتر می‌پسندید؛ آری این «انسان» (همان ماهیت) است که واقعی است، نه وجود!

– «اصالت ماهیت» و «اصالت وجود» را تعریف کنید و یک فیلسوف از طرفداران هر یک از این دو نظریه را نام ببرید. (۲نمره – خرداد ۱۴۰۰)

پنجم: برخی از فیلسوفان، از جمله میرداماد که استاد ملاصدرا بود، گفتند آن امر واقعی و خارجی، مصداق ماهیت است، نه وجود؛ یعنی آنچه واقعی است، ماهیت است نه وجود. پس «اصالت» با ماهیت است و وجود، صرفاً یک مفهوم انتزاعی ذهنی و اعتباری است. اذهان عادی هم این نظر را بهتر می‌پسندید؛ آری این «انسان» (همان ماهیت) است که واقعی است، نه وجود انسانی.

کسانی از فلاسفه که این نظر را پذیرفتند «اصالت ماهیتی» نامیده شدند. شاگرد قدرتمند میرداماد که اکنون فیلسوفی پخته شده بود و در برابر هر مسئله و سؤالی به ژرفاها سیر می‌کرد و گوهرهای گرانبهای معرفت را از اعماق اقیانوس‌ها بیرون می‌آورد، با کمال تواضع و فروتنی نسبت به استاد خود، موضعی دیگر گرفت و نظر دیگری ابراز کرد و گفت از میان این دو مفهوم، «وجود» است که اصیل و واقعی است. واقعیت خارجی، ما بازاء و مصداق وجود است. پس وجود اصالت دارد، نه ماهیت. البته، درک و پذیرش آن در ابتدا بسی دشوار می‌نمود و برای ذهن انسان‌های معمولی هم پیچیده و مشکل به نظر می‌رسید.

او می‌گفت: آنچه ما در خارج می‌یابیم، از آسمان و درخت و آب تا حیوان و انسان، همه مصداق وجودند؛ البته وجودهایی متفاوت و با نقص و کمالات متفاوت. ذهن انسان، وقتی به این وجودهای متفاوت نظر می‌کند، متناسب با تفاوت‌ها و خصوصیات هر کدام از آنها، تصورات و مفاهیمی از قبیل آسمان، درخت، آب، حیوان و انسان انتزاع می‌نماید و تفاوت آن وجودها را با این تصورات و مفاهیم و نام‌گذاری‌ها مشخص می‌سازد و الا آنچه در خارج است، وجود است. بنابراین، جهان، چیزی جز «وجود» و حقیقت وجود نیست.

- وحدت حقیقت وجود را از نظر ملاصدرا توضیح دهید؟ (۱ نمره - دی ۹۹)

۲ وحدت حقیقت وجود: بنیان دوم فلسفه صدرایی «وحدت وجود» است. او می گوید هستی یک حقیقت و یک واحد حقیقی بیش نیست. آنچه از کثرت در جهان مشاهده می کنیم، به معنای وجودهای مختلف و متکثر نیست، بلکه معنای دیگری دارد.

و
س، بعد از اینکه دانستیم از هر واقعیتی دو مفهوم به دست می آوریم: وجود و ماهیت؛ دانستیم که مفهوم ماهیت، در هر شیئی با شیء دیگر متفاوت است؛ یکی اسب است، دیگری درخت است، سومی گربه است و همین طور. اما مفهوم وجود در همه اشیا یکی است. یعنی مفهوم وجود، مشترک میان همه اشیا است.

ملاصدرا این نکته را با اصل اصالت وجود تلفیق کرد و گفت: حال که واقعت اصالت با وجود است، نه ماهیت و وجود هم امر مشترک و واحد همان اشیا است، پس حقیقت، یکی است و جای برای تکثر واقعی در عالم وجود ندارد.

- سه اصل از اصول فلسفی ملاصدرا را نام ببرید. (۱/۵ نمره - دی ۹۸)

۱ اصالت وجود: این اصل، بنیادی‌ترین اصل فلسفی ملاصدراست که بر سایر مباحث فلسفی او اثر عمیق گذاشته و به آنها رنگ و بوی «اصالت وجودی» بخشیده است. به همین جهت گاهی فلسفه صدرایی را «فلسفه اصالت وجودی» هم می‌خوانند.

۲ وحدت حقیقت وجود: بنیان دوم فلسفه صدرایی «وحدت وجود» است. او می‌گوید هستی یک حقیقت و یک واحد حقیقی بیش نیست. آنچه از کثرت در جهان مشاهده می‌کنیم، به معنای وجودهای مختلف و متکثر نیست، بلکه معنای دیگری دارد.

۳ مراتب داشتن وجود: دستاورد سومی که در اینجا از آن یاد می‌کنیم، تبیین دقیق تعدد و تکثر در عالم است. از نظر ملاصدرا، با اینکه هستی یک حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد، دارای درجات، مراتب و شدت و ضعف است.

– معنای این که «وجود حقیقتی مشکک (دارای مراتب) است» را توضیح دهید. (۱ نمره – خرداد ۹۹ با کمی تغییر)

۳ مراتب داشتن وجود: دستاورد سومی که در اینجا از آن یاد می‌کنیم، تبیین دقیق تعدد و تکثر در عالم است. از نظر ملاصدرا، با اینکه هستی یک حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد، دارای درجات، مراتب و شدت و ضعف است.

وجود نیز که حقیقت واحدی است، در تجلیات و ظهورات خود دارای مراتبی

می‌شود و هر مرتبه‌ای از وجود، به میزان درجه وجودی خود، ظهور آن حقیقت واحد و یگانه است.

– در فلسفه ملاصدرا با توجه به این که هستی، یک حقیقت واحد است، تعدد و تکثر در عالم چگونه تبیین می شود؟ (بدون ذکر تشبیه) (۷۵/۰ – خرداد ۱۴۰۰)

۳ مراتب داشتن وجود: دستاورد سومی که در اینجا از آن یاد می کنیم، تبیین دقیق تعدد و تکثر در عالم است. از نظر ملاصدرا، با اینکه هستی یک حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد، دارای درجات، مراتب و شدت و ضعف است.

وجود نیز که حقیقت واحدی است، در تجلیات و ظهورات خود دارای مراتبی

می شود و هر مرتبه ای از وجود، به میزان درجه وجودی خود، ظهور آن حقیقت واحد و یگانه است.

- «وجود» که محور فلسفه مشائی و «نور» که اساس فلسفه اشراقی بودند، در فلسفه **صدرائی، ملاصدرا، حکمت متعالیه** به هم رسیده و یکی شدند.

(۰/۵ - خرداد ۱۴۰۰)

بدین ترتیب، در فلسفه صدرایی، «وجود» که محور فلسفه مشائی بود و «نور» که اساس فلسفه اشراقی بود به هم می‌رسند و یکی می‌شوند و یک معنا و هویت می‌یابند.

موفق و سر بلند باشید.